



University of Tehran
Faculty of Theology and Islamic Studies

Iranian Journal for the History of Islamic Civilization

Print ISSN: 2228 - 7906

Online ISSN: 2645 - 5110

Continuation of the Territorial Integrity of Iranshahr in the Islamic Period

Alireza Kachuei¹  

1. Master in History, University of Tehran, Tehran, Iran (ar.kachuie@ut.ac.ir)

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received: 10 October 2023
Received in revised form: 22
January 2024
Accepted: 06 February 2024
Published online: 19
February 2024

Keywords:
Dar al-Islam,
Historical Geography,
Iranshahr,
Islamic Age.

ABSTRACT

The concept of Iranshahr first surfaced in the Inscription of the First Shah Poor in the Ka'ba-ye Zartosht during the third century, proliferating in inscriptions, coins, and texts throughout the Sassanid era. With the collapse of the Sassanid dynasty due to the invasion of Muslim Arabs, the Iran plateau became part of the Islamic Caliphate. Some scholars argue that following the demise of the Sassanian dynasty, the unity of Iranshahr, along with its political independence, was disintegrated. The significance of Iranshahr in Islamic texts denotes the ancient plateau of Iran, evoking a nostalgic memory that endured in literature and collective consciousness. This study aims to scrutinize and reassess the continuity of Iranshahr's integrity through an examination of geographical and historical texts from the Islamic period. By analyzing these sources, the research seeks to elucidate and affirm the persistence of the concept during the Islamic era, portraying the region's cities as distinct from other Islamic cities within the *dar al-Islam*.

Cite this article: kachuei, A. (2024). Continuation of the Territorial Integrity of Iranshahr in the Islamic Period. *Iranian Journal for the History of Islamic Civilization*, 56(1), 123-145.

DOI: 10.22059/jhic.2024.366244.654439



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: 10.22059/jhic.2024.366244.654439

تداوم وحدت سرزمینی ایران‌شهر در دوره اسلامی (پیش از تأسیس سلسله ایلخانی)

علیرضا کجویی^۱

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ گرایش خلیج فارس، دانشگاه تهران، رایانامه: ar.kachuie@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	مفهوم ایران‌شهر در سده سوم میلادی در کتیبه شاپور یکم در کعبه زردشت پدیدار شد و در طول حکومت ساسانی در کتیبه‌ها، مسکوکات و متون دوره ساسانی رواج پیدا کرد. با تهاجم عرب مسلمان به ایران، سلسله ساسانی فروپاشید و سرزمین ایران ضمیمه خلافت اسلامی شد. برخی پژوهشگران برآنند که با فروپاشی سلسله ساسانی وحدت سرزمینی ایران‌شهر مانند استقلال سیاسی آن از میان رفت و مراد از ایران‌شهر مذکور در متون دوره اسلامی، قلمرو باستانی ایران است که همچون خاطره‌ای نوستالژیک در اذهان باقی مانده و در السنه ادبی رواج داشته است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۱۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۱/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۷ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۱/۳۰	پژوهش حاضر می‌کوشد وضع وحدت سرزمینی ایران‌شهر در دوره اسلامی را با استناد به متون جغرافیایی و تاریخی آن دوره بررسی و بازبینی کند. در این پژوهش، شناسایی و پردازش داده‌ها و تحلیل مضمون آن‌ها با هدف بازشناسی و تبیین وحدت سرزمینی ایران‌شهر در دوره اسلامی بر اساس روش تاریخی و تحلیل کیفی مقوله‌های مورد نظر صورت گرفته است. بررسی متون جغرافیایی و تاریخی دوره اسلامی نشان می‌دهد بلاد ایران‌شهر ضمن حضور در جهان اسلام از نظر سرزمینی ناحیه‌ای متمایز از سایر بلاد اسلامی بوده و وحدت سرزمینی ایران‌شهر در دوره اسلامی در بیرون درون دارالاسلام تداوم یافته است.
کلید واژه‌ها: ایران‌شهر، بیرون درون دارالاسلام، جغرافیای تاریخی، دوره اسلامی، وحدت سرزمینی.	

استناد: کجویی، علیرضا (۱۴۰۲). تداوم وحدت سرزمینی ایران‌شهر در دوره اسلامی (پیش از تأسیس سلسله ایلخانی). پژوهشنامه تاریخ

تمدن اسلامی، ۵۶ (۱)، ۱۲۳-۱۴۵. DOI: 10.22059/jhic.2024.366244.654439



© نویسندگان.

DOI: 10.22059/jhic.2024.366244.654439

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

واژه ایران شهر برای نخستین بار در سده سوم میلادی در کتیبه سه زبانۀ شاپور یکم، شه‌ریار ساسانی در کعبه زردشت پدیدار شده (Daryaee and Rezakhani 2016: 7) و تا سقوط سلسله ساسانی در کتیبه‌ها، مسکوکات و متون این دوره استفاده شده است (Gnoli 1989: 129). مراد از ایران شهر، سرزمین ایرانیان است. مردم ایران فارغ از آنکه پیرو دینانت زردشتی، یهودی و مسیحی باشند، ایرانی نامیده شده (Daryaee 2010: 92) و لقب پادشاهشان شاهنشاه ایران بوده است.

با هجوم عرب‌های مسلمان به ایران، تاریخ این سرزمین دستخوش حوادث و تحولات متعددی گردید که از میان رفتن استقلال سیاسی و انضمام سرزمین ایران شهر به قلمرو اسلام (دارالاسلام) (Madelung 1969: 85) از مهم‌ترین آن‌ها به‌شمار می‌آید. باور رایج این است که با فروپاشی حکومت ساسانی و نابودی استقلال سیاسی ایران، وحدت سرزمینی ایران شهر نیز از میان رفته و احیاء آن تا سقوط خلافت اسلامی و تأسیس سلسله ایلخانی در سده هفتم هجری به تأخیر افتاده است (قرشی، ۱۳۷۳: ۲۸۰؛ کروولسکی، ۱۳۷۸: ۴؛ فضلی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۱۸۷؛ اشرف، ۱۳۹۵: ۱۲۹-۱۳۰).

پیشینه پژوهش

بیشتر پژوهش‌های انجام شده درباره وحدت سرزمینی ایران شهر در دوره اسلامی، متوجه احیاء وحدت سرزمینی ایران در دوره ایلخانی بوده است. در این پژوهش‌ها، عدم امکان برقراری وحدت سرزمینی ایران شهر در سایه خلافت اسلامی به‌سبب نبود استقلال سیاسی آن، به صورت پیش فرض مسلم انگاشته شده است.

کروولسکی در سال ۱۹۷۸ میلادی با بررسی نام ایران در متون دوره ایلخانی که بر سرزمین‌های مفتوحه مغولان در غرب جیحون اطلاق شده ایده احیاء ایران در دوره ایلخانی، برای نخستین بار پس از فروپاشی دوره ساسانی، را مطرح کرد (کروولسکی، ۱۳۷۸: ۱). به گفته وی «با فروپاشی امپراتوری ساسانی به دست عرب‌ها واژه ایران شهر نیز به فراموشی گذاشته شد و اصطلاح دارالاسلام به‌طور کامل جای آن را گرفت تا حدی که واژه ایران حتی به‌معنای جغرافیایی آن در دوره خلافت اسلامی از رواج افتاد و جغرافی‌دانان نیز همچون تاریخ‌نگاران آن را نادیده گرفتند» (کروولسکی، ۱۳۷۸: ۴).

احمد اشرف در مقاله «ایران به سه روایت»، تحول هویت فرهنگی ایرانی را در هفت دوره متمایز بررسی کرده است (اشرف، ۱۳۸۷). به زعم وی، اگرچه بازسازی هویت فرهنگی ایرانیان در دوران فرمانروایی سلسله‌های محلی در قرون سوم و چهارم هجری صورت گرفت، دوران شکوفایی مفهوم ایران در دوره ایلخانی رقم خورد که برای نخستین بار مفاهیم ایران و ایران‌زمین پس از سقوط شاهنشاهی

ساسانی به قلمرو ایلخانان اطلاق شد (اشرف، ۱۳۸۷: ۱۲۵). احمد اشرف در مقاله‌ای دیگر «مهم‌ترین تحولی را که در بازسازی پهنه جغرافیای تاریخی ایران در دوران ایلخانان صورت گرفت، بنیاد نهادن آگاهی فضایی از ایران زمین به منزله یک مجموعه کامل جغرافیایی برای نخستین بار پس از سقوط امپراتوری ساسانی» دانسته (اشرف، ۱۳۹۵: ۱۲۹-۱۳۰) و اذعان داشته واژه ایران در متون پیش‌ایلخانی «به جنبه‌های گوناگون تاریخ سنتی ایران در دوره پیش از اسلام اشاره» داشته است، «نه به زمان معاصر نویسندگان دوره اسلامی» (اشرف، ۱۳۹۵: ۱۰۴).

روی متحده در مقاله «The Idea of Iran in the Buyid Dominions» به کاربرد واژه ایران در متون جغرافیایی دوره آل بویه توجه نشان داده و بر این عقیده است که از مفهوم ایران شهر در متون جغرافیایی این دوره از قبیل *تحذید النهایه* ابوریحان بیرونی، *مسالك و ممالک* ابواسحاق اصطخری و *آفرینش و تاریخ مطهر بن طاهر مقدسی* در معنای معاصر استفاده شده است (Mottahedeh 2012: 155-156).

هاشم آقاجری و احمد فضل‌نژاد در مقاله «بازیابی مفهوم ایران زمین در آثار و آراء حمدالله مستوفی قزوینی» (آقاجری و فضل‌نژاد، ۱۳۸۸) با تفکیک سه مؤلفه جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی ایران زمین (آقاجری و فضل‌نژاد، ۱۳۸۸: ۳) اذعان داشته‌اند که «در سراسر تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی تا زمانی که شرایط عینی جامعه‌ی ایرانی با ذهنیت (subjectivity) صاحبان فرهنگ و قلم هماهنگ و منطبق نشده بود، مؤلفه‌های مفهوم ایران زمین نیز تحقق نیافت» (آقاجری و فضل‌نژاد، ۱۳۸۸: ۵). همچنین، فضل‌نژاد در مقاله «ایران زمین در تاریخ‌نگاری ایلخانان و ممالیک» (فضل‌نژاد، ۱۳۹۳) تأکید دارد احیاء نام و مفهوم ایران در دوره ایلخانی در نتیجه فروپاشی دستگاه خلافت عباسی و تجدید استقلال سیاسی ایران تحقق یافته است (فضل‌نژاد، ۱۳۹۳: ۱۸۷).

رسول جعفریان در دفتر سیزدهم *مقالات تاریخی* دو مقاله با عناوین «ایرانشهر مرکز ربع مسکون و اقلیم سبعه» و «محدوده جغرافیایی سرزمین ایرانی‌ها در میانه قرن هشتم هجری» نگاشته است (جعفریان، ۱۳۸۷). جعفریان در مقاله نخست به توضیح تقسیم‌بندی ربع مسکون و تأثیر الگوی کهن ایرانی بر جغرافی دانان مسلمان پرداخته و از اشارات جغرافی دانان به مفهوم ایران شهر به‌عنوان مرکز اقلیم‌ها سخن رانده است (جعفریان، ۱۳۸۷: ۶۹-۷۵). با وجود این، جعفریان بدون توجه به تکرار نام ایران و چرایی آن در متون جغرافیایی در مقاله دوم اذعان می‌کند «پس از آمدن اسلام، به‌طور عمده ایران بلاد فارس نامیده شده و فردوسی برحسب آنچه در السنه ادبی رایج بوده نام ایران را مطابق با آنچه عرب‌ها بلاد فارس می‌نامیدند استفاده کرده، در اسناد و منابع رسمی نام ایران برای این مجموعه جغرافیایی به‌کار نرفته و اطلاق نام ایران در اسناد و منابع رسمی بر سرزمینی با این محدوده جغرافیایی، از دوره مغول به این سو باب شده است» (جعفریان، ۱۳۸۷: ۱۱۵).

برت فراگتر نیز هم‌نظر با کروولسکی و سایر هم‌قطاران ایرانیست معتقد است، ایران شهر در سده‌های

میان وجود نداشته و برای نخستین بار در دوره ایلخانی به معنای یک قلمرو سیاسی احیاء شده است. به گمان وی، واژه ایران در آثار فردوسی، طبری و حتی اصطخری، جغرافیدان مسلمان اهل فارس، مفهومی تاریخی و نوستالژیک بوده است (Fragner, 2019: 63).

در مقابل این دیدگاه، برخی دیگر از پژوهشگران بدون در نظر داشتن برخی ملاک‌ها از قبیل استقلال و یکپارچگی سیاسی با استناد به ذکر نام ایران در آثار شاعران، مورخان و جغرافی‌دانان مسلمان در سده‌های میانه معتقدند: «ایران به صورت مترادف ایران‌شهر و شهر ایران و ایران‌زمین برای نامیدن کشور ما در دوران پیش از اسلام و دوران اسلامی به کار رفته است» (متینی، ۱۳۷۱: ۲۵۳)، حال آنکه بایستی از نظر حقوقی و سیاسی میان ایران ساسانی و ایلخانی با ایران سده‌های نخستین اسلامی که ایران تحت سلطه مستقیم خلافت اموی و عباسی قرار داشته و حاکمان نیمه‌مستقل طاهری، صفاری، سامانی، غزنوی و بویهی بر تعدادی از ایالت‌های آن حکومت می‌راندند (Bosworth, 1975: 91) تمایز قائل شد.

نظر به آنچه نقل شد جز در یک مورد، مقاله روی متحده، تاکنون دیدگاه جغرافی‌دانان مسلمان نسبت به مفهوم سرزمینی ایران‌شهر مورد بررسی قرار نگرفته است. از این‌رو، مراد از نگارش پژوهش حاضر بررسی چگونگی وضع وحدت سرزمینی ایران در دوره اسلامی با استناد به نگرش جغرافی‌دانان مسلمان به این ناحیه جغرافیایی است. در مقاله حاضر کوشش شده، ضمن بررسی مفهوم ایران در متون جغرافیایی، تاریخی و ادبی دوره اسلامی به این پرسش پاسخ داده شود که آیا مراد از ایران‌شهر در این متون صرفاً سرزمین باستانی ایرانیان است یا جغرافی‌دانان و سایر اندیشمندان مسلمان از آن در معنای معاصر زمان خودشان نیز استفاده کرده‌اند؟ به سخنی دیگر، آیا وحدت سرزمینی بلاد ایران در دوره اسلامی تداوم یافته یا با گسستگی روبه‌رو شده است؟

پژوهش حاضر می‌کوشد در شش بخش به پرسش مذکور پاسخ دهد. در بخش اول تقسیم‌بندی زمین از دیدگاه جغرافی‌دانان مسلمان و در بخش دوم محدوده‌های متفاوت ایران‌شهر در دوره باستان بررسی شده است. بخش سوم به بررسی نام و حدود ایران در متون جغرافیایی و بخش چهارم به بررسی آن در متون تاریخی، ادبی و شواهد باستان‌شناختی پرداخته است. بخش پنجم نیز به بررسی حدود مملکت فارس، ایران‌شهر، اقلیم عجم و اقلیم چهارم در متون و نسبت آن‌ها با یکدیگر پرداخته و بخش ششم جایگاه بلاد ایران‌شهر در دارالاسلام را بررسی کرده است.

تقسیم‌بندی ربع مسکون در اندیشه مسلمانان

در متون نجومی و جغرافیایی اسلامی، زمین به شکل کُرّه (المسعودی، ۱۹۶۵: ۹۹/۱؛ مروزی، ۱۳۹۰: ۱۲۹) یا گوی (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۹۰) مانند زرده تخم مرغ در فلک قرار گرفته است (ابن‌خردادبه، ۱۸۸۹: ۴؛ ابن‌رسته، ۱۸۹۱: ۸؛ الحموی، ۱۹۵۵: ۱۶/۱؛ حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۹۰). منجمان و جغرافی‌دانان مسلمان،

سطح معدل النهار زمین را با خط فرضی به نام استوا به دو نیم کره شمالی و جنوبی تقسیم کرده‌اند (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۴؛ الإدریسی، ۱۹۸۹: ۸/۱؛ بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۶۶؛ حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۹۱؛ مروزی، ۱۳۹۰: ۱۳۰)؛ همچنین، خط فرضی دیگری با نام دایره‌الآفاق (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۹۰) از شمال به جنوب ترسیم و بدین ترتیب زمین را به چهار قسمت، دو ربع در شمال و دو ربع در جنوب، تقسیم کرده‌اند (ابوالفداء، ۱۸۴۰: ۴؛ بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۶۶؛ حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۹۰؛ مروزی، ۱۳۹۰: ۱۳۰).

منجمان و جغرافی‌نویسان مسلمان، آبادانی زمین و آگاهی مردم از کره زمین را محدود به یک چهارم آن دانسته‌اند که بیشتر آن در شمال شرقی (الحموی، ۱۹۵۵: ۱۹/۱) و اندکی در جنوب استوا واقع شده (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۵؛ ابن‌رسته، ۱۸۹۱: ۹؛ المسعودی، ۱۸۹۳: ۳۱؛ حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۹۱) و از آن با نام‌های ربع مسکون، معمور، مسلوک و مکشوف یاد شده است (محمد بکران، ۱۳۴۲: ۹؛ مروزی، ۱۳۹۰: ۱۲۹). به زعم آنان، همه بلاد، جزیره‌ها، کوه‌ها، دریاها، دریاچه‌ها و بیابان‌ها که مردم بدان وقوف داشته در ربع مسکون قرار گرفته است (بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۶۶؛ حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۹۱). در نگاه منجمان و جغرافی‌نویسان مسلمان ربع مسکون همچون جزیره‌ای از میان آب بیرون آمده (Pinto, 2017: 59) و گردگرد آن را دریا فراگرفته است (ابوالفداء، ۱۸۴۰: ۱۹؛ الحموی، ۱۹۵۵: ۳۴۵/۱؛ محمد بکران، ۱۳۴۲: ۱۷؛ بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۶۶؛ حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۹۱).

جغرافی‌دانان مسلمان تحت تأثیر تمدن ایرانی و یونانی، دو تقسیم‌بندی متفاوت از سرزمین‌های واقع در ربع مسکون ارائه داده‌اند. در تقسیم‌بندی یونانی که بیشتر مورد استفاده ریاضی‌دانان و منجمان بوده برای تعیین اقلیم اول از خط استوا چند درجه بالا آمده و خطی از شرق ربع مسکون به غرب آن ترسیم کرده‌اند؛ به گونه‌ای که هر سرزمین با سرزمین‌های واقع در شرق و غرب خود در اقلیمی واحد قرار گیرد؛ تا اقلیم هفتم که در زیر قطب شمال واقع بوده است (ابوالفداء، ۱۸۴۰: ۱۶-۱۷؛ الحموی، ۱۹۵۵: ۲۶/۱-۲۷؛ هفت کشور، ۱۳۵۳: دوازده). در این تقسیم‌بندی، دریای فارس و جزایر آن در اقلیم دوم، بلاد سند، سیستان، فارس و کرمان در اقلیم سوم و بلاد آذربایجان، جبال، عراق و خراسان در اقلیم چهارم قرار گرفته‌اند (قزوینی، بی‌تا؛ ابن‌رسته، ۱۸۹۱: ۹۶-۹۷؛ الحموی، ۱۹۵۵: ۲۸/۱-۳۱؛ الإدریسی، ۱۹۸۹: هفت کشور، ۱۳۵۳: ۲۴-۱۲۰؛ بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۹۸-۱۹۹؛ البکری، ۲۰۰۳: ۱۳۲/۱-۱۳۵؛ مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۹۹: ۶۶۸).

تقسیم‌بندی ایرانی که بیشتر مورد استفاده دبیران بوده، بر اساس هفت کشور صورت گرفته است (الحموی، ۱۹۵۵: ۲۶/۱). در این تقسیم‌بندی، اقلیم یا کشور^۱ (البیرونی، ۱۹۹۵: ۱۳۵) ایران به‌عنوان نخستین اقلیم در مرکز و شش اقلیم دیگر یعنی هند، چین، حجاز، مصر، سرزمین یاجوج و روم پیرامون

۱. مراد از کشور، ناحیه جغرافیایی مترادف با اقلیم است و با کشور در معنای جدید آن متفاوت است.

آن واقع شده (الحموی، ۱۹۵۵: ۲۸۹/۱؛ بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۹۶؛ البکری، ۲۰۰۳: ۱۲۹/۱؛ مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۹۹: ۶۶۷) و در نقشه‌ها نیز به همین صورت ترسیم شده‌اند (نقشه شماره یک). نظر به قرار گرفتن ایران در میان، گاه آن را در شماره چهارم نهاده‌اند تا در شمارش نیز در میان باشد (البیرونی، ۱۹۹۵: ۱۳۵). بدین سبب، آن را اقلیم چهارم نیز نامیده‌اند (المسعودی، ۱۸۹۳: ۳۲؛ بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۹۶؛ گردیزی، ۱۳۸۴: ۵؛ مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۹۹: ۵۹۱).

مفهوم ایران شهر و حدود سرزمینی آن در دوره باستان

گراردو نیولی در پژوهش مهم خود درباره معنای ایران، واژه Arya در کتیبه‌های هخامنشی را دارای بار دودمانی دانسته است (Gnoli, 1989: 175). به اعتقاد وی، پدیدار شدن معنای سیاسی و جغرافیایی مفهوم ایران به دوره ساسانی بازمی‌گردد (Gnoli, 1989: 129). با وجود این، نظر نیولی مورد پذیرش همگان قرار نگرفته و انتقادهایی از سوی برخی پژوهشگران به همراه داشته است. شاپور شهبازی معتقد است، ایده ایران به منزله یک دولت ملی به پیش از دوره ساسانی و به دوره اوستایی بازمی‌گردد (Shahbazi, 2005: 103). فرای نیز با استناد به کاربرد واژه Ariya در معنای قومی و دینی هویت ایرانی قدمت معنای ایران را مانند شاپور شهبازی متعلق به قبل از دوره ساسانی دانسته است (Frye, 1993: 144).

به هر روی، فارغ از درستی هر یک از دیدگاه‌های یاد شده، از نظر جغرافیای تاریخی مفهوم سرزمینی ایران شهر به عنوان ناحیه‌ای در ربع مسکون برای نخستین بار در اوایل دوره ساسانی پدیدار شده است. در متون و کتیبه‌های پهلوی سه محدوده سرزمینی برای ایران شهر ذکر شده است. نخست، بر اساس دیدگاه دربار ساسانی که در کتیبه شاپور یکم در کعبه زردشت بازناب یافته، حدود و ثغور ایران شهر از خراسان بزرگ در شرق تا قسمت‌هایی از سوریه و بین‌النهرین در غرب و از گرجستان و ارمنستان در شمال و مکران و کرمان در جنوب ذکر شده است. دوم، بر اساس دیدگاه دیانت زردشتی که در کتیبه کردیر در سرمشهد انعکاس یافته، محدوده ایران شهر از خراسان تا بین‌النهرین بوده و بیرون از آن انیران نامیده شده است (دریایی، ۱۳۷۹: ۷۹۸).

افزون بر این دو محدوده، در متن پهلوی شهرستان‌های ایرانشهر محدوده دیگری برای ایران شهر یاد شده است. در این متن که موضوع آن ایالت‌ها و شهرهای واقع در قلمرو ایران شهر است، افزون بر شهرهای واقع میان جیحون تا فرات از شهرهای شام، یمن، آفریقا، مکه و مدینه سخن به میان آمده است (دریایی، ۱۳۸۸: ۴۰). طبق این متن مرزهای ایران از آمودریا تا رود نیل بوده و شهرهای یاد شده در ایران شهر واقع بوده است (دریایی، ۱۳۷۹: ۸۰۰). درباره زمان نگارش این متن که متضمن چنین دیدگاه بدیعی برای محدوده جغرافیایی ایران شهر است، نظرهای متعددی بیان شده؛ با وجود این، به نظر می‌رسد زمان تألیف آن اواخر دوره ساسانی بوده و تدوین نهایی آن در دوره عباسی صورت گرفته است (دریایی، ۱۳۷۹: ۷۹۶-۷۹۵).

ایران شهر، مفهومی زنده و معاصر در متون جغرافیایی دوره اسلامی

پژوهش‌های پیرامون مفهوم ایران شهر در دوره اسلامی، بیشتر با استناد به متون تاریخی و ادبی و در غفلت از متون جغرافیایی صورت گرفته است. حال آنکه، متون جغرافیایی دوره اسلامی در زمره مهم‌ترین منابع برای پرداختن به وجه سرزمینی مفهوم ایران شهر هستند. در این بخش از پژوهش، کوشش شده به منظور درک بهتر وضع سرزمینی ایران شهر در دوره اسلامی، ضمن بررسی نام و محدوده آن در متون جغرافیایی این دوره، به این پرسش پاسخ داده شود که آیا مفهوم ایران شهر در تصور جغرافی‌دانان مسلمان صرفاً به سرزمین ایران در دوره باستان اشاره داشته یا کماکان در دوره اسلامی نیز مفهومی زنده بوده و در معنای معاصر رواج داشته است؟

در باب رواج نام ایران شهر در متون اسلامی، با وجود آنکه برخی پژوهشگران آغاز آن را نیمه دوم سده چهارم (متینی، ۱۳۷۱: ۲۴۳) و برخی دیگر محدود به برخی متون جغرافیایی دوره آل بویه دانسته‌اند (Mottahedeh, 2012: 155-156)، بررسی متون جغرافیایی نشان می‌دهد نام ایران شهر از نیمه دوم سده سوم هجری در متون جغرافیایی رواج داشته (ابن‌رسته، ۱۸۹۱: ۱۰۵؛ ابن‌خردادبه، ۱۸۹۹: ۵) و تقریباً همه جغرافی‌دانان مسلمان از سده سوم^۱ تا هفتم هجری در داخل و خارج ایران شهر از نام و حدود جغرافیایی آن آگاه بوده‌اند (ابن‌رسته، ۱۸۹۱: ۱۰۵؛ المسعودی، ۱۸۹۳: ۳۵-۳۷؛ ابن‌خردادبه، ۱۸۹۹: ۵؛ الإصطخری، ۱۹۲۷: ۴؛ ابن‌حوقل، ۱۹۳۹: ۹؛ الحموی، ۱۹۵۵: ۲۸۹/۱؛ البیرونی، ۱۹۹۵: ۱۳۵؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۳۴-۳۵؛ البکری، ۲۰۰۳: ۶۲/۲).

حدود سرزمینی ایران شهر در برخی متون تاریخی و جغرافیایی اسلامی منطبق با الگوی باستانی جیحون تا فرات ذکر شده که از جنوب شرقی محدود به بندر دیبل، واقع در کرانه دریای عمان و رود سند، از شمال شرق محدود به جیحون و از غرب محدود به ثعلبیه، واقع در کرانه رود فرات و میان عراق و شبه جزیره عربستان، بوده است (المسعودی، ۱۸۹۳: ۳۵؛ الحموی، ۱۹۵۵: ۲۷/۱؛ مطهر مقدسی، ۱۳۷۴: ۶۱۵/۲؛ مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۹۹: ۶۶۸). با وجود این، همان‌طور که منابع جغرافیایی اذعان دارند با برآمدن اسلام حدود ایران شهر الگوی باستانی را درنوردید و از هر مملکتی نصیبی بدان افزوده شد (الإصطخری، ۱۹۲۷: ۴؛ ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ۹) برای نمونه؛ از چین ماوراءالنهر (المسعودی، ۱۸۹۳: ۳۵؛ ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ۹؛ البیرونی، ۱۹۹۵: ۱۳۵)، از روم شام، مصر، مغرب و اندلس (الإصطخری، ۱۹۲۷: ۴؛ ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ۹) و از هند مولتان^۲ و منصوره تا کابل (الإصطخری، ۱۹۲۷: ۴؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۳۴) به

۱. قدیمی‌ترین متن جغرافیایی اسلامی به‌جا مانده متعلق به این دوره است و احتمال دارد در متون پیش از این زمان نیز سخن از ایران شهر رفته باشد.

۲. ناحیت هندوستان در حد فاصل چین و رود سند قرار دارد (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۱۸۸). نظر به قرار گرفتن مولتان در شرق این رود، با وجود گرویدن مردم این ناحیه به اسلام، همچنان در دوره اسلامی بخشی از ناحیت هند به حساب می‌آمد (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۲۰۳؛ الحموی، ۱۹۵۷: ۱۸۹/۵).

ایران شهر اضافه شد.

ذکر این نکته لازم است که در معدودی از متون، مانند مقدمه شاهنامه منصوری، حدود ایران شهر همانند متن باستانی شهرستان‌های ایرانشهر از رود آموی (جیحون) تا رود مصر (نیل) ذکر شده است (قزوینی، ۱۳۶۳: ۲/۴۹).

از وجود برخی شواهد و قرائن در متون جغرافیایی دوره اسلامی مستفاد می‌شود که مراد از ایران شهر نزد جغرافی دانان مسلمان، صرفاً اشاره‌ای به قلمرو ایران در دوره باستان نبوده و از آن در معنای معاصر نیز استفاده شده است. نخست، جغرافی دانان مسلمان برای وصف بلاد ایران شهر از عبارات و افعال مضارع «تشتمل» و «یشتمل» استفاده کرده‌اند (الإصطخری، ۱۹۲۷: ۴؛ ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۹؛ ابن رسته، ۱۸۹۱: ۱۰۵؛ البکری، ۲۰۰۳: ۲/۶۲)، حال آنکه، اگر در تصور ایشان ایران شهر سرزمینی متعلق به روزگاران گذشته بود، می‌بایست از افعال ماضی استفاده می‌کردند. دوم، جغرافی دانان مسلمان ضمن ذکر ایران شهر به وصف دقیق «اقسام» و «بلاد» آن مانند خراسان، سند، عراق، خوزستان، فارس و کرمان پرداخته‌اند (ابن رسته، ۱۸۹۱: ۱۰۵؛ الحموی، ۱۹۵۵: ۱/۲۸۹؛ البکری، ۲۰۰۳: ۲/۶۲)؛ بدین ترتیب، اگر خوزستان، عراق، سیستان، سند، فارس و کرمان نام‌های رایج جغرافیایی دوره اسلامی بوده، اشاره جغرافی دانان به ایران شهر مانند بلاد ذیل آن را نیز بایستی در معنای معاصر قلمداد کرد. سوم، برخی از نویسندگان مسلمان محل سکونت یا سرزمین مورد مطالعه خود را ایران شهر نامیده‌اند^۱ (مسعودی، ۱۸۹۳: ۳۴؛ قزوینی، ۱۳۶۳: ۲/۴۴؛ گردیزی، ۱۳۸۴: ۳۶۷) که آشکارا نشان از زنده بودن این مفهوم در دوره اسلامی دارد. چهارم، اشاره به ایران شهر و بلاد آن در این دوره منحصر به «السنه ادبی» (جعفریان، ۱۳۸۷: ۱۱۵) ایرانیان نبوده که آن را اشاره‌ای «نوستالژیک» (Fragner, 2019: 63) و حسرت‌وار به گذشته آرمانی ایران از سوی طبقه نخبه ایرانی در نظر گرفت، بلکه اندیشمندان مسلمان در گستره جهان اسلام از ماوراءالنهر تا اندلس به ذکر نام و حدود سرزمینی ایران شهر اهتمام ورزیده‌اند؛ برای نمونه، ابو عبید عبدالله بکری در کتاب المسالک و الممالک برای اشاره به سرزمین‌های مشرق اسلامی از ایران شهر و اقسام آن یاد کرده (البکری، ۲۰۰۳: ۲/۶۲-۶۵) که بالطبع، نمی‌تواند اشاره‌ای «نوستالژیک» و رایج در «السنه ادبی» باشد.

۱. در مقدمه قدیم شاهنامه آمده است: «... هفتم را که میان جهانست خنرس بامی خواندند و خنرس بامی اینست که ما بنو اندریم و شاهان او را ایرانشهر خواندندی». همچنین، مسعودی در وصف اقلیم چهارم می‌گوید: «کان به مولدنا». اگرچه مسعودی اقلیم چهارم را بابل نام نهاده، وی اذعان داشته حدود اقلیم بابل برابر با جغرافیای باستانی ایران شهر است که حد آن از خراسان تا عراق است (المسعودی، ۱۸۹۳: ۳۵).

مفهوم سرزمینی ایران شهر در متون غیر جغرافیایی و شواهد باستان شناختی

در بخش پیشین به تفصیل از رواج نام ایران شهر در متون جغرافیایی و معنای معاصر آن نزد جغرافی دانان سخن رفت. در این بخش از پژوهش، سعی بر آن است با در نظر گرفتن زندگی و پویایی مفهوم سرزمینی ایران شهر در متون جغرافیایی اسلامی پرتو تازه‌ای از این مفهوم در متون تاریخی و ادبی و یافته‌های باستان‌شناسی افکنده شود. یکی از مهم‌ترین شواهد باستان‌شناختی کاربرد نام ایران شهر در دوره اسلامی تابوت کشف شده در استانبول متعلق به یک ایرانی مسیحی در قرن نهم میلادی است که بر آن چنین حکاکی شده است:^۱ az mān ī Ērānšahr, az rōstā ī čālagān az deh ī xišt.

کتیبه این تابوت نشان می‌دهد یک مسیحی در زمانی که دیگر سلسله ساسانی وجود نداشته خود را از ایران شهر دانسته است. به این اعتبار، به نظر می‌رسد در اوایل دوره اسلامی حدود سرزمین ایران در تصور اقوام و ادیان مختلف ایرانی کماکان زنده بوده است (دریایی، ۱۳۸۲: ۲۶).

حمزه اصفهانی مورخ سده چهارم هجری در مقدمه کتاب *سنی ملوک الأرض و الأنبياء* پیش از ورود به شرح تاریخ اقوام (امم) سخنی در باب «تقسیم ربع مسکون بین هفت قوم دارد که عبارت‌اند از: صین، هند، سودان، بربر، روم، ترک و اریان.^۲ اریان که همان فرس است در میان این مملکت‌ها قرار گرفته و آن مملکت‌ها پیرامون اریان واقع شده‌اند». وی در ادامه می‌گوید: برای این اقوام تاریخی است و کتاب خود را از شاهان ایران آغاز می‌کند (حمزه اصفهانی، ۱۹۶۱: ۱۰). لازم به یادآوری است، اگرچه موضوع کتاب حمزه اصفهانی «تاریخ» است، وی برای طرح بحث خود در مقدمه به شرح اقوام زمانه خود پرداخته و سپس به تاریخ آن اقوام پرداخته است؛ به این اعتبار، سرزمین اریان، که همان فرس است، مانند سرزمین سایر اقوام در معنای معاصر به کار رفته و مراد حمزه از آن، صرفاً اشاره به قلمرو باستانی ایران نبوده است.

ابوالحسن عامری، فیلسوف مسلمان اهل نیشابور، نیز در باب تقسیم‌بندی ممالک می‌گوید: «إنَّ جنوب مشرق الأرض مسکن الصین، و شماله مسکن التُّرک. و جنوب مغرب الأرض مسکن الحبش، و شماله مسکن البرابر و القبط. و جنوب وسط الأرض مسکن الهند، و شماله مسکن الروم. فهذه الممالک الست فی أطراف العمران، و هی مکتنفه لمملکة ایران شهر و جزيرة العرب. فقد سعد العرب و العجم بمملکتین متوسطتین بین الممالک» (عامری، ۱۳۶۷: ۲۷۳-۲۷۴). از عبارت اخیر چنین مستفاد می‌شود که در جهان بینی ابوالحسن عامری ضمن آنکه ایران شهر و جزیره العرب در مرکز عالم قرار گرفته‌اند،

۱. از ایران شهر، از روستای چالگان، از ده خشت.

۲. مسعودی نیز گاه ایران شهر را به صورت اریان شهر ضبط کرده است (المسعودی، ۱۸۹۳: ۳۸). ممکن است حمزه اصفهانی و مسعودی صورت نگارش این واژه را که در کتیبه‌های پهلوی دوره ساسانی وجود دارد (Gnoli, 1989: 129) از زردشتیان زمانه خود شنیده یا در متون پهلوی دیده باشند.

سرزمین واحدی نبوده و دو سرزمین مجزا در نظر گرفته شده‌اند.

مطهر بن طاهر مقدسی در کتاب *آفرینش و تاریخ* که در اواسط سده چهارم نگاشته شده، در وصف ایران شهر و مردم آن می‌گوید: «گویند معتدلترین و باصفاترین و بهترین بخشهای زمین ایرانشهر است و همان است که به اقلیم بابل معروف است: درازای آن میان رودخانه بلخ تا رودخانه فرات و پهنای آن میان دریای غابسکین (آبسکون) تا دریای فارس و یمن و سپس به طرف مکران و کابل و طخارستان و منتهای آذربایجان است و آنجا برگزیده بخشهای زمین و ناف زمین است، به علت اعتدال رنگ مردم آن و استوای پیکرهاشان و سلامت خردهاشان. زیرا که ایشان از سرخی رومیان و بدخویی ترکان و زشتی چینیان و کوتاه بالایی یاجوج و ماجوج و سیاهی حبشیان و ناباندامی زنگیان برکنار بوده‌اند و از همین روی به نام ایرانشهر خوانده شده، یعنی قلب شهرها و ایران به زبان اهل بابل - در باستان - به معنای دل و قلب است. ایرانشهر، سرزمین فرزندگان و دانشوران است و ایشان بخشنده و بخشاینده و باتمیز و هوشمندند و هر خوی نیکی را که دیگر مردمان جهان از دست داده‌اند، اینان دارا هستند (مطهر مقدسی، ۱۳۷۴: ۶۱۵/۲).

گردیزی نیز در مقدمه کتاب *زین/الخبار*، که کتابی در تاریخ و جغرافیای خراسان متعلق به اواسط سده پنجم هجری است، در باب اقلیم جهان و ایران شهر چنین می‌گوید: «چنین گوید فرازآرنده این کتاب زین‌الخبار کی دانایان، جهان را به اقلیم‌ها قسمت کرده‌اند کی مکه و مدینه و حجاز و یمن از اقلیم سیم و نیمروز و خراسان و جبال و عراق از اقلیم چهارم بشمرند و این اقلیم چهارم را کی به میان جهان است به زبان فارسی ایران شهر خوانند. ملوک بزرگ به ایران شهر جای داشتند و چون به میان جهان بوذند بر همگان تسلط یافتند و آنچه از دیگر امت‌ها میخواستند، آسان تر به دست می‌آوردند و از آغاز تا بدین غایت، ملوک بزرگ به ایران شهر بوذه‌اند» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۵). از عبارت گردیزی چنین مستفاد می‌شود که «این اقلیم» که در زمان وی «به زبان فارسی ایران شهر» خوانده می‌شده، در آن دوره ناحیه‌ای از ربع مسکون بوده و پادشاهان بزرگ از آغاز تا بدان غایت به آن سرزمین مقام داشته‌اند. به نظر می‌رسد مراد گردیزی از پادشاه بزرگ در آن غایت، محمود غزنوی، حاکم خراسان و فاتح هند، باشد که بخش قابل توجهی از کتاب *زین/الخبار* نیز بدو اختصاص یافته است (گردیزی، ۱۳۸۴: ۲۵۳-۲۸۰).

سپس، گردیزی در جای دیگری در باب ایران شهر و ویژگی‌های آن می‌گوید: «ایزد، تبارک و تعالی،.... مردمان را متفاوت آفرید چنانک میان جهان را، چون مکه و مدینه و حجاز و یمن و عراق و خراسان و نیمروز و بعضی از شام و این را به زبان فارسی ایران خوانند، این تربت را ایزد، تبارک و تعالی، بر همه جهان فضل نهاد اندر ابتداء عالم تا بدین غایت، این دیار و اهل آن محترم بوذه‌اند و سید همه اطراف بوذه‌اند و از این دیار به جاء دیگر برده نبرده‌اند.... بلکه اهل اطراف مر اهل این دیار را بندگی کرده‌اند.... اهل این میانه جهان به خرد دانانتراند و به عقل تمامتر و به مردی شجاعتر و ممیزتر و دوربینتر

و سخت‌تر و اهل اطراف به همه چیزها از این طبقه کمترند» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۳۶۸). در این بند نیز عبارت «بذین غایت» و استفاده از افعال مضارع حکایت از زندگی و معاصر بودن معنای «این دیار و اهل آن» نزد نویسنده دارد.

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری، ملک‌الشعراء دربار محمود غزنوی، در مدح سلطان محمود اینگونه سخن می‌سراید (عنصری، ۱۳۶۳: ۱۲۹-۱۳۱).

از آن غنیمت که آورد شهریار عجم کسی درست نداند جز ایزد داور
ور از بهاطیر گویم عجب فرومانی که شاه ایران آنجا چگونه شد به سفر
وی در جای دیگر در مدح ممدوح خود، محمود غزنوی، گوید (عنصری، ۱۳۶۳: ۶۷):

ز حرص مدحش اندر زمین ایرانشهر همی بروید شعر ار پراکنند شعیر
منوچهری دامغانی نیز در مدح مسعود غزنوی چنین می‌سراید (منوچهری، ۱۳۳۸: ۴۸):
ای خداوند خراسان و شهنشاه عراق ای بمردی و بشاهی برده از شاهان سباق
ای سپاهت را سپاهان رایت را ری مکان ای ز ایران تا بتوران بندگان را وثاق
ای جهان را تازه کرده رسم و آیین پدر ای برون آورده ماه مملکت را از محاق

همچنین، نظامی گنجوی ابیات مشهور زیر را در ثنای علاءالدین ارسلان سروده و دل عالم را که همان ایران باشد، ولایت ممدوح خود دانسته است (نظامی، ۱۳۷۳: ۱۳):

همه عالم تنست و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل
چونکه ایران دل زمین باشد دل ز تن به بود یقین باشد
زان ولایت که سروران دارند بهترین جای بهتیران دارند
دل تویی وین مثل حکایت توست که دل مملکت ولایت توست

نظر به سروده شدن اشعار شاعران دربار در مدح سلاطین زمانه بعید به نظر می‌رسد که شاعران دربار ممدوحان و تاجداران زمانه خود را که حیات و مماتشان در گرو شمشیر و فرمان همایونی بوده از سر تفتن و بازی با کلمات به سرزمینی منسوخ در عهد باستان حواله دهند که چهار پنج سده قبل از میان رفته و صرفاً در «السنه ادبی» روزگارشان رواج داشته است. به این اعتبار، استفاده از این القاب برای سلاطین و امرای سلسله‌های محلی که تنها بر قسمتی از ایران فرمان می‌راندند را می‌توان مبالغه‌آمیز دانست؛ اما، نمی‌توان منکر شد که این مفهوم نزد ملاح و ممدوح حامل معنایی معاصر و زنده بوده است.

در کتاب *مجموع التواریخ و القصص* نیز که نگارش آن در سال ۵۲۰ هجری صورت گرفته، درباره هفت کشور و ایران زمین چنین گفته شده است: «هفت کشور نهاده‌اند آباد عالم را و زمین ایران در میان، و دیگرها پیرامون آن بر این صفت حدّ زمین ایران که میان جهان است از میان رود بلخ است کنار جیحون تا آذربایگان و ارمنیه تا به قادسیه و فرات و بحر یمن و دریای پارس و مکران تا به کابل و

طخارستان و طبرستان، و این سره زمین است و گزیده‌تر و با سلامت از گرمای صعب و سرمای صعب» (مجموعه التواریخ و القصص، ۱۳۹۹: ۶۶۸). مراد نویسنده از ایران در این عبارت نیز ناظر بر معنای معاصر آن است.

از دیگر شواهد باستان‌شناختی در خور توجه که نشان از زنده بودن نام ایران و تداوم این مفهوم در دوره اسلامی دارد، سکه قزل ارسلان (۵۸۲-۵۸۷ ق)، اتابک آذربایجان، است که بر آن عنوان شاهنشاه ایران حک شده است (مودت، ۱۳۹۹: ۱۳۴). مودت ضمن اشاره به استفاده نکردن از «نام ایران به عنوان مفهوم و واقعیتی معاصر در منابع تاریخی» ذکر نام ایران در سکه قزل ارسلان را نمونه‌ای منحصر به فرد از کاربرد این نام به عنوان مفهوم و واقعیتی معاصر دانسته است (مودت، ۱۳۹۹: ۱۵۲). با وجود این، اگرچه تا آن زمان حک شدن نام ایران روی مسکوکات در تاریخ اسلامی ایران بی‌سابقه بوده و از این حیث سکه اتابک منحصر به فرد است، برخلاف نظر مودت، کاربرد نام ایران در متون تاریخی، جغرافیایی و ادبی چنانکه ذکر آن به تفصیل گذشت در معنای معاصر رواج داشته است. افزون بر همه موارد ذکر شده، ظهیرالدین نیشابوری، تاریخ‌نگار دوره سلجوقی، در کتاب *سلجوقنامه* که سال تألیف آن برابر با سال نخست حکومت قزل ارسلان است، از عنوان «سلطان ایران» برای طغرل بن ارسلان، آخرین پادشاه سلجوقی، استفاده کرده است (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۸۳).

قاضی صاعد اندلسی عالم قرن پنجم هجری قمری بدون اشاره به نام ایران یا ایران‌شهر درباره مملکت فرس و حدود آن چنین می‌گوید: «الأمة الاولى: الفرس، و كان مسكنها في الوسط المعمور، و حد من الجبال التي في شمال العراق المتصل بعقبه حلوان الذي فيه الماهان و الكرخ و الدينور و همذان و قم و غيرها من البلاد أرمينية، و الباب المتصل ببحر الخزر و أذربيجان و طبرستان و مولقان و البيلقان و الشابران و الری و الطالقان و جرجان إلى بلاد خراسان کنيسابور و المرو و سرخس و هراه و خوارزم و بلخ و بخاری و سمرقند و فرغانه و الشاش و غيرها من بلاد خراسان إلى بلاد سجستان، و کرمان و فارس و الأهواز و أصبهان و ما يتصل بها. كل هذه المملكة كانت مملكة واحدة، ملكها واحد، و لسانها واحد فارسی» (صاعد اندلسی، ۱۹۹۳: ۱۳).

توصیف مملکت فرس در کتاب قاضی صاعد اندلسی از وجوه متعددی دارای اهمیت است؛ نخست، مفهوم ایران‌شهر یا مملکت فرس نه تنها میان جغرافی‌دانان رواج داشته، بلکه در سطح وسیع‌تری میان اندیشمندان مسلمان رایج و شناخته شده بوده است. دوم، اشاره به سرزمین فرس در این کتاب، حکایت از آگاهی عالمان مسلمان در دورترین نقطه دارالاسلام از وحدت سرزمینی ایران از گذر اسامی متعدد دارد. سوم، نویسنده آشکارا از وحدت سرزمینی ایران و زبان واحد آن سخن رانده است. در آخر، وصف دقیق شهرهای مملکت فرس در این کتاب، نشان می‌دهد حدود مملکت فرس برابر با حدود ایران‌شهر بوده و هر دو واژه دلالت بر یک پهنه جغرافیایی داشته است.

تحول و تنوع نام‌های ایران شهر از نگاه مسلمانان

پیش از این به تفصیل در باب رواج واژه ایران شهر در متون تاریخی، جغرافیایی و یافته‌های باستان‌شناختی دوره اسلامی (پیش از تأسیس سلسله ایلخانی) سخن گفته شد. با وجود این، برخی از پژوهشگران ضمن اظهار بی‌اطلاعی از کاربرد نام ایران در دوران خلافت، با تمایز قائل شدن میان ایران شهر و بلاد فرس و اطلاق اولی به سرزمین ایران در دوره اسلامی اشاره کرده‌اند که واژه ایران شهر در متون تاریخی اسلامی برای اشاره به دوره اسلامی تاریخ ایران استفاده نشده (جعفریان، ۱۳۸۷: ۱۱۵؛ اشرف، ۱۳۹۵: ۱۰۴) و وحدت سرزمینی ایالات ایران با آغاز دوره اسلامی تاریخ ایران دچار گسست شده است (قرشی، ۱۳۷۳: ۲۸۰).

برخلاف این ادعا، ضمن آنکه نشان داده شد در متون دوره اسلامی برای اشاره به سرزمین ایران در این دوره از مفهوم ایران شهر استفاده شده، بررسی مفاهیم «ایران شهر» و «مملکت فرس» در متون جغرافیایی و تاریخی دوره اسلامی نشان می‌دهد میان مفهوم مملکت فرس با ایران شهر نسبت تساوی برقرار است: «مملکت ایران شهر و قصبته اقلیم بابل و هی مملکت فارس» (الإصطخری، ۱۹۲۷: ۴؛ ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۹) و «کانت أرض العراق تسمى دل ایران شهر، أي قلب بلدان مملکت الفرس» (الحموی، ۱۹۵۵: ۲۸۹/۱) یا «اعلم أن المسکون من ربع الأرض علی تفاوت اقطاره مقسوم بین سبع امم کبار و هم: الصين و الهند و السودان و البربر، و الروم و الترك و الاربان. فالاربان من بینهم و هم الفرس فی وسط هذه الممالک، و قد أحاطت بهم هذه الامم» (حمزه اصفهانی، ۱۹۶۱: ۱۰). از این عبارات چنین مستفاد می‌شود که در دوره اسلامی تمایزی میان حدود مملکت فرس و ایران شهر وجود نداشته و هر دو نام به ناحیه جغرافیایی واحدی اطلاق شده است.

نویسنده *مجملة التوارخ و القصص* درباره زمان و علت نامیده شدن ایران به پارس چنین می‌گوید: «ایران را زمین پارسیان خواندند؛ زیرا که اردشیر از پارس برخاست» (مجملة التوارخ و القصص، ۱۳۹۹: ۵۹۲). این عبارت نشان می‌دهد در نگاه نویسنده این کتاب تاریخی، اطلاق نام فارس به ایران در اوایل دوره ساسانی شکل گرفته است. با وجود این، حتی اگر دیدگاه وی از نظر تاریخی نادرست باشد و اطلاق نام فارس به ایران پس از ورود اسلام به ایران شکل گرفته باشد، نمی‌توان ادعا کرد تاریخ‌نگاران مسلمان تمایزی میان نام ایران و فارس قائل بوده و از اولی برای اشاره به تاریخ باستانی ایران و از دومی برای تاریخ اسلامی آن استفاده کرده‌اند.

وی اشاره دیگری نیز به نام این حدود جغرافیایی پیش از شکل‌گیری نام ایران دارد که برای مبحث کنونی ما بسیار حائز اهمیت است: «تا روزگار افریدون زمین ایران را هنیره خواندندی و هوشنگ و طهمورث و جمشید و ضحاک را پیشدادیان و پادشاهان هنیره گفتندی. چون افریدون اقلیم رابع را به ایرج داد زمین ایران نام نهادند اضافه نام او» (مجملة التوارخ و القصص، ۱۳۹۹: ۵۹۱). این عبارت نشان

می‌دهد، حدود اقلیم چهارم در جهان‌بینی نگارندهٔ *مجمَل التواریخ و القصاص* از دورهٔ باستان تا زمان وی ضمن حفظ وحدت سرزمینی، به نام‌های گوناگونی از قبیل هنیره، ایران و فارس خوانده شده است. به سخی دیگر، در جهان‌بینی ایرانی اقلیم چهارم ناحیه‌ای در میان ربع مسکون است که با وجود نامیده شدن به نام‌های گوناگون در طول تاریخ وحدت سرزمینی آن به عنوان یک واحد جغرافیایی حفظ شده است.

علاوه بر مفاهیم «ایران‌شهر»، «مملکت فرس» و «هنیره»، نام‌های دیگری برای اشاره به این حدود جغرافیایی در دورهٔ اسلامی به کار رفته است؛ برای نمونه، در برخی متون دورهٔ اسلامی به نام «اقلیم بابل» (المسعودی، ۱۸۹۳: ۳۵؛ مطهر مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۹۱/۲) و در برخی دیگر از متون جغرافیایی، تاریخی، ادبی و سفرنامه‌های این دوره به نام بلاد عجم خوانده شده است (متینی، ۱۳۷۱: ۲۴۴). برای نمونه، مقدسی، سرزمین اسلام را به چهارده اقلیم تقسیم کرده و هشت اقلیم آن را که عبارت‌اند از خاوران (ماوراءالنهر و خراسان)، دیلم (طبرستان و گرگان)، رحاب (ارمینیه و آذربایجان)، جبال، خوزستان، فارس، کرمان و سند «اقلیم اعاجم» نامیده (المقدسی، ۱۹۰۶: ۲۵۸) که منطبق بر ایران‌شهر است. عنصری بلخی شاعر دورهٔ غزنوی نیز ممدوح خود، سلطان محمود، را با هر دو لقب شاه عجم و شاه ایران خطاب قرار داده (عنصری، ۱۳۶۳: ۲۹-۳۱) و ناصر خسرو قبادیانی بلخی نیز هنگام اشاره به سرزمین ایران از نام عجم استفاده کرده است^۱ (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۲۰-۲۶-۳۱-۸۵-۹۷).

اگرچه، شواهد متعددی از کاربرد نام ایران یا ایران‌شهر در متون تاریخی، جغرافیایی و ادبی و شواهد باستان‌شناختی دورهٔ اسلامی وجود دارد، حتی در صورت پیدا نشدن هیچ شاهدی از کاربرد نام ایران یا حتی استفاده نکردن و به فراموشی سپردن آن در دورهٔ اسلامی، باز هم وجود شواهد کاربرد مملکت فرس و اقلیم عجم کافی بود تا نشانگر تداوم وحدت سرزمینی ایران، حتی در غیاب نام ایران، باشد. دریافت ما از بررسی نام ایران‌شهر، مملکت فرس و اقلیم عجم در متون تاریخی و جغرافیایی بی‌شبهت به دریافت ژان اُبن، وزیر مختار فرانسه در ایران دورهٔ قاجار، نیست که با تأمل در اوضاع ایران به فراست دریافته بود: نام ایران را می‌توان از آن گرفت، اما ایران نخواهد مرد و ایران ایران خواهد ماند (به نقل از طباطبایی، ۱۳۹۷: ۵۴).

گفتنیست، ضمن آنکه در متون جغرافیایی، تاریخی و ادبی دورهٔ اسلامی از واژهٔ باستانی ایران یا ایران‌شهر برای اشاره به تاریخ ایران پس از اسلام استفاده شده، برای اشاره به ایران دورهٔ باستان نیز از واژه‌های عجم یا فرس به صورت‌های مختلف اعم از ملوک عجم، ملوک فرس، بلاد عجم، بلاد فرس، اهل عجم، مردمان عجم، ایام العجم و ایام الفرس استفاده شده است (ابن‌رسته، ۱۸۹۱: ۱۰۴؛ الإصطخری، ۱۹۲۷: ۴؛ حمزه اصفهانی، ۱۹۶۱: ۳۹؛ المسعودی، ۱۹۶۵: ۲۶۰/۱؛ غزالی، ۱۳۶۱: ۸۳؛

۱. «چون با من دلیلی نبود که آن راه داند متحیر می‌بودم، ناگاه از فضل باری، تبارک و تعالی همان روز مردی عجمی با من پیوست، که او از آذربایجان بود» یا «من بارگاه ملوک و سلاطین عجم دیده‌ام، چون سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود».

دینوری، ۱۹۸۸: ۵۸-۵۹؛ گردیزی، ۱۳۸۴: ۳۸۳؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۹۸). از این رو، در متون دوره اسلامی، مفاهیم جغرافیایی مملکت فرس یا بلاد عجم مانند ایران شهر به یکسان برای اشاره به سرزمین ایرانیان در دو دوره باستان و اسلامی استفاده شده و تمایزگذاری میان این دو اعتبار تاریخی ندارد.

بررسی متون تاریخی و جغرافیایی دوره ایلخانی نیز نشان می‌دهد نویسندگان این دوره، از مفهوم «ایران» و سایر مترادف‌های آن مانند عجم و فرس بر خلاف نظر برخی پژوهشگران (فضلی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۱۷۸)، به یکسان برای اشاره به ایران باستان و ایران تحت لوای خلافت استفاده کرده (همدانی، ۱۳۹۲: ۱/۱۵۴؛ ۱/۱۵۹؛ ۱/۵۲۴؛ ۱/۵۲۷؛ ۱/۵۲۹؛ ۱/۵۷۷؛ ۱/۸۸۴؛ ۱/۹۰۵؛ ۲/۱۱۲۷؛ ۲/۱۲۸۰؛ ۲/۱۱۳۳؛ ۲/۱۴۶۵؛ بیضاوی، ۱۳۸۱: ۳ و ۳۲ و ۵۵ و ۸۵؛ مستوفی، ۱۹۱۳: ۲۸) و «ایران زمین» ایلخانی در اندیشه تاریخ‌نگاران دوره ایلخانی در تداوم ایران شهر باستانی قرار داشته که وحدت سرزمینی آن در طول تاریخ اسلامی ایران نیز حفظ شده است. به این اعتبار، ایده احیاء وحدت سرزمینی ایران در دوره ایلخانی در تعارض با متون تاریخی قبل و بعد از دوره ایلخانی قرار دارد و نادرست به نظر می‌رسد.

تداوم وحدت سرزمینی ایران زمین در بیرون درون دارالاسلام

تداوم فکری و فرهنگی ایران باستان در دوره اسلامی از موضوعات مهم تاریخ ایران است که در دهه‌های اخیر وجوه متعدّد و علل آن مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته است (فرای، ۱۳۵۸: ۱۹؛ Davaran, 2010: 143-144؛ خضری و جعفرپور، ۱۴۰۰: ۷۳-۸۱). به زعم پژوهشگران «حمله عرب با همه صلابت و مهابت رابطه ایران اسلامی را بالکل با ایران پیش از اسلام قطع نکرد» (معین، ۲۵۳۵: ب) و مشعل فرهنگ و تمدن ایران شهری یکسره خاموش نشد» (طباطبایی، ۱۳۹۹: ۴۸۹). به سخنی دیگر، تاریخ دوره اسلامی ایران در تداوم دوره باستان ایران قرار داشته و تقدیر تاریخی آن در دوره اسلامی در بیرون درون جهان اسلام رقم خورده است (طباطبایی، ۱۳۹۹: ۴۹۷).

مراد از حضور ایران در بیرون درون جهان اسلام این است که «تاریخ دوره اسلامی ایران نه فصلی از تاریخ امپراتوری اسلامی است و نه در تعارض با آن قرار دارد، بلکه دوره‌ای از تاریخ ایران زمین است که این کشور» (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۱۴۶)، «به خلاف دیگر کشورهای باستانی که در امپراتوری اسلامی ادغام شدند (طباطبایی، ۱۳۹۹: ۴۸۹)»، «توانست در درون امپراتوری اسلامی، اما متمایز از آن، سرنوشت خود را رقم زند» (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۱۴۶).

پورداود در مقدمه *مزدیسنا و ادب فارسی*، ادبیات فارسی را یکی از رشته‌هایی می‌داند که ایران اسلامی را به ایران باستان پیوند داده و تاکنون گسسته نشده است (معین، ۲۵۳۵: ۳). محمد معین در تحقیق مذکور، کوشیده است عناصر تداوم ادب باستانی ایران در ادبیات ایران دوره اسلامی را نشان دهد (بنگرید به معین: ۲۵۳۵).

محمد محمدی ملایری نیز در کتاب‌های خود سعی در نشان دادن «آثار» فرهنگی ایرانی پیش از اسلام در دوره اسلامی دارد. تمرکز محمدی ملایری بیشتر بر انتقال متون باستانی به دوره اسلامی است که داستان‌ها، افسانه‌ها، اندرزنامه‌ها، خطابه‌های تاجگذاری، توقیعات (محمدی ملایری، ۱۳۷۴: ۲۵۱-۲۸۱) و کتب علمی اعم از نجوم، پزشکی و هندسه را در بر می‌گیرد (محمدی ملایری، ۱۳۷۴: ۲۱۹). علاوه بر تداوم ادبی و فرهنگی، وی به تأثیر دستگاه اداری ساسانیان در دستگاه خلافت اسلامی توجه نشان داده و وجوه ایرانی تشکیلات اداری خلافت را شرح داده است (محمدی ملایری، ۱۳۷۴: ۶۵-۶۹؛ ۱۳۷۹: ۳/۱۱۱۲۶۶-۲۶۵).

همچنین، هانری کُرن به تداوم اندیشه ایران شهری در دوره اسلامی توجه نشان داده و به توضیح تداوم اندیشه فلسفی دوره باستانی ایران در دوره اسلامی پرداخته است. به اعتقاد وی با سهروردی سنت حکمت ایران باستان در دوره اسلامی احیاء شده است (کرن، ۱۳۹۲: ۱۶۶). کرن با تأکید بر «امر ایرانی»^۱ چنین نتیجه گرفته است که در گذر تاریخ، فلسفه‌ای تدوین و تأسیس شده که فلسفه ایرانی خوانده می‌شود. پیرو بحث کرن، طباطبایی «اندیشه فلسفی ایران شهری را بخشی از اندیشه ایران شهری دانسته که علیرغم تحول و گسست در تاریخ ایران تداوم یافته و تاریخ بسط آن را می‌توان به دو دوره باستانی و اسلامی تقسیم کرد» (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۸۳).

در حوزه اندیشه سیاسی نیز جواد طباطبایی تلاش کرده در جای جای نوشته‌های خود وجه تمایز اندیشه سیاسی دوره اسلامی ایران را از اندیشه سیاسی اسلام که بر اساس کتاب و سنت اسلامی تدوین شده نشان دهد. وی بر آن است سیاست‌نامه نویسی دوره اسلامی ایران «با اقتدای به روش‌های باستانی و شیوه فرمانروایی ایران شهری به تأمل درباره قدرت پرداخته» (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۶۹) و در ادامه سنت اندرزنامه نویسی دوره ساسانی تدوین شده است (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۱۳۹). ابن مقفع از «نخستین نمایندگان بزرگ انتقال اندیشه ایران شهری به دوره اسلامی» (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۲۲) و «خواجه نظام‌الملک نخستین نماینده بزرگ سیاست‌نامه نویسی در ایران است که در عمل و نظر گامی بزرگ در تداوم اندیشه سیاسی ایران برداشت» (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۱۷۷). افزون بر تداوم اندیشه سیاسی ایران شهری، وجود برخی عناصر در حوزه حکمرانی نیز حکایت از تداوم تجارب ایرانیان باستان در دوره اسلامی دارد که نهاد وزارت و دیوان‌سالاری از مهم‌ترین نمونه‌های آن هستند (Bosworth, 1973: 52). بر پایه آنچه درباره حضور فرهنگی و فکری ایران در بیرون درون جهان اسلام گفته شد، پژوهش حاضر نشان می‌دهد از وجه جغرافیایی نیز بلاد ایران شهر ضمن حضور در دارالاسلام از سایر بلاد اسلامی متمایز بوده‌اند. بررسی متون جغرافیایی و تاریخی این دوره از قبیل *الاعلاق النفیسه* ابن‌رسته، *مسالك* و

ممالک اصطخری، *صورة الارض ابن حوقل*، *احسن التقاسیم مقدسی*، *اشکال العالم جیهانی* و *مسالك و ممالک بکری اندلسی* نشان می‌دهد ضمن انضمام بلاد خراسان، ماوراءالنهر، فارس، سیستان، کرمان، خوزستان، آذربایجان، جبال، ارمینیه و عراق به دارالاسلام، جمیع این بلاد با نام‌های ایران شهر، بلاد فرس و مملکت عجم از سایر بلاد اسلامی متمایز شده است (ابن‌رسته، ۱۸۹۱: ۱۰۵؛ المقدسی، ۱۹۰۶: ۲۵۷؛ الإصطخری، ۱۹۲۷: ۴؛ ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ۹؛ البکری، ۲۰۰۳: ۲/۶۲؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۳۴-۳۵). بدین اعتبار می‌توان گفت، این ناحیه از حیث جغرافیایی ناحیه‌ای مستقل بوده و وحدت سرزمین باستانی ایران شهر در دوره اسلامی نیز در بیرون درون دارالاسلام تداوم یافته است.

نتیجه

با سقوط سلسله ساسانی و فتح شدن ایران به دست عرب‌های مسلمان، استقلال سیاسی ایران شهر از میان رفت و ایالات آن ضمیمه دارالاسلام شد. سرانجام، با فروپاشی خلافت و تأسیس حکومت ایلخانی در سده هفتم هجری استقلال سیاسی ایران زمین تجدید شد و مفهوم «ایران زمین» به کرات در متون تاریخی، جغرافیایی، ادبی و مسکوکات دوره ایلخانی مورد استفاده قرار گرفت. نظر به کم‌توجهی پژوهشگران معاصر به متون جغرافیایی، عدم استفاده از نام ایران به عنوان یک واحد سیاسی مستقل در متون و اسناد تاریخی و قلت کاربرد ایران شهر در متون جغرافیایی و تاریخی پیش از دوره ایلخانی نسبت به دوره ایلخانی و استفاده بیشتر نویسندگان مسلمان از مفاهیم «مملکت فرس» و «اقلیم عجم»، پژوهشگران معاصر اذعان به ادغام بلاد ایران در دارالاسلام و گسست وحدت بلاد ایران شهر در دوره اسلامی داشته و ایران شهر مذکور در متون پیش از دوره ایلخانی را اشاره‌ای «نوستالژیک» به قلمرو باستانی سرزمین ایران دانسته‌اند که در اذهان مردمان آن دوره باقی مانده و در «السنة ادبی» رواج داشته است. به زعم آنان، وحدت سرزمینی ایران با فروپاشی استقلال سیاسی آن هنگام سقوط سلسله ساسانی از میان رفته و احیاء آن تنها پس از سقوط خلافت اسلامی و تأسیس سلسله مستقل ایلخانی تحقق پیدا کرده است. با این حال، نظر به توصیف تاریخ‌نگاران، جغرافی‌دانان و ادیبان مسلمان، پیش از تأسیس سلسله ایلخانی، از ایران شهر با افعال مضارع و استفاده از آن هنگام اشاره به زادگاه و محل سکونت خود و قلمرو سلاطین معاصرشان یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد، بر خلاف نظر رایج، کاربرد مفهوم ایران شهر در دوره اسلامی محدود به «السنة ادبی» نبوده و مورخان و به‌ویژه جغرافی‌دانان مسلمان در گستره جهان اسلام از ماوراءالنهر تا اندلس از آن در معنای معاصر زمان خود استفاده کرده و زادگاه و سرزمین مورد مطالعه خود را ایران شهر نامیده‌اند. بنابراین، مفهوم ایران شهر در دوره اسلامی ضمن اشاره به سرزمین ایران در دوره باستان برای اشاره به سرزمین ایران در دوره اسلامی نیز استفاده شده و در دوره اسلامی تاریخ ایران نیز مفهومی زنده و پویا بوده که گاه از الگوی ساسانی جیحون تا فرات فراتر

رفته و سرزمین‌های وسیع‌تری مانند ماوراءالنهر و شام را نیز شامل شده است. علاوه بر مفاهیم باستانی «ایران‌شهر» و «هنیره» که برای اشاره به سرزمین ایران در متون اسلامی استفاده شده، اندیشمندان مسلمان از مفاهیم دیگری مانند اقلیم عجم، اقلیم بابل، اقلیم چهارم و مملکت فرس برای اشاره به جمیع بلاد فارس، خوزستان، کرمان، سیستان، سند، خراسان، جبال، آذربایجان، عراق و ماوراءالنهر استفاده کرده‌اند که با حدود «ایران‌شهر» نسبت تساوی دارد. به این اعتبار، می‌توان نتیجه گرفت اندیشمندان مسلمان این ناحیه جغرافیایی را با استفاده از اسامی متعدد از سایر بلاد دارالاسلام متمایز ساخته و آن را ناحیه جغرافیایی مستقلی به حساب آورده‌اند. بنابراین، وحدت سرزمین باستانی ایران‌شهر در دوره اسلامی نیز در غیاب استقلال سیاسی آن و در سایه خلافت اسلامی در بیرون درون دارالاسلام تداوم یافته است.^۱

۱. از استادان گران‌قدر دکتر محمدباقر وثوقی، شهرام یوسفی‌فر، تورج دریایی و یاسر قزوینی حائری برای توصیه‌های ارزشمند و دلگرمی‌هایشان نهایت تشکر و امتنان را دارم و برای استاد فقید جواد طباطبایی که به‌رغم وخامت بیماری در ماه‌های آخر عمر نویسنده را از راهنمایی‌ها و امیدبخشی‌هایشان بی‌بهره نگذاشتند، آموزش الهی را مستلت دارم.

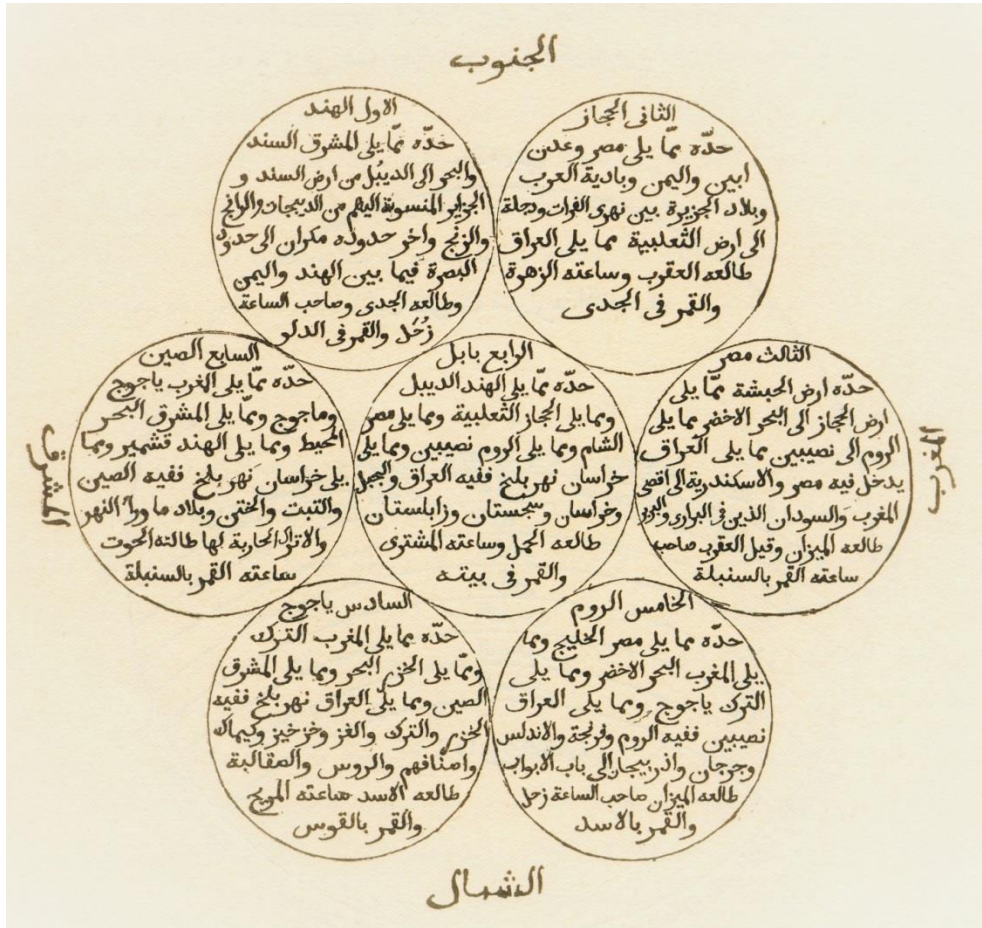
منابع

- آقاجری، هاشم و فضل‌نژاد، احمد (۱۳۸۸). بازیابی مفهوم ایران در آثار و آراء حمدالله مستوفی قزوینی. تاریخ نگری و تاریخ نگاری، (۱)، ۱-۲۶.
- ابن بلخی (۱۳۸۵). فارسنامه. نیکلسون. تهران: اساطیر.
- ابن حوقل (۱۹۳۸). صورة الارض. الطبعة الثانية. لیدن: بریل.
- ابن خردادبه (۱۸۸۹). المسالك و الممالک. دخویه. لیدن: بریل.
- ابن رسته (۱۸۹۱). الأعلاق النفیسة. دخویه. طبعة الثانية. لیدن: بریل.
- ابوالفداء (۱۸۴۰). تقویم البلدان. رینولد. بیروت: دارصادر.
- اشرف، احمد (۱۳۸۷). هویت ایرانی به سه روایت. بخارا، (۶۶)، ۱۰۹-۱۲۷.
- اشرف، احمد (۱۳۹۵). هویت ایرانی: از دوان باستان تا پایان پهلوی. حمید احمدی. چاپ دوم. تهران: نی.
- الإدریسی، محمد (۱۹۸۹). نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق. الطبعة الأولى. بیروت: عالم الکتب.
- الإصطخری، ابواسحق (۱۹۲۷). المسالك و الممالک. دخویه. لیدن: بریل.
- الإصفهانی، حمزه (۱۹۶۱). سنی ملوک الأرض و الأنبياء. الطبعة الثالثة. بیروت: دارالحیاء.
- الأندلسی، قاضی صاعد (۱۹۹۳). طبقات الأمم. حسین مونس. قاهرة: دارالمعارف.
- البیرونی، ابوریحان (۱۹۹۵). تحديد نهايات الأماكن لتصحيح مسافات المساكن. بولجاكوف. الطبعة الثانية. قاهرة: دار المخطوطات العربية.
- البکری، ابی عبيدالله (۲۰۰۳). المسالك و الممالک. جمال طلبه. الطبعة الأولى. بیروت: دارالکتب العلمية.
- الحموی، یاقوت (۱۹۵۵). معجم البلدان. بیروت: دارصادر.
- المسعودی (۱۸۹۳). التنبيه و الإشراف. دخویه. لیدن: بریل.
- المسعودی (۱۹۶۵). مروج الذهب و معادن الجواهر. شارل پلا. بیروت: منشورات الجامعة اللبنانية.
- المقدسی، شمس‌الدین عبدالله (۱۹۰۶). أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم. لیدن: بریل.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب (۱۳۷۲). مینورسکی. چاپ اول. تهران: الزهراء.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۲). التفهیم لوائیل صناعة التنجیم. جلال‌الدین همایی. چاپ اول. تهران: بابک.
- بیضاوی، قاضی ناصرالدین (۱۳۸۱). نظام التواریخ. میرهاشم محدث. چاپ اول. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- جعفریورنصیرمحلہ، حلیمه و خضری، احمدرضا (۱۴۰۰). زمینه‌های پیوستگی و پایداری فرهنگی ایران در سده‌های نخستین اسلامی. مطالعات تاریخ اسلام، ۱۳ (۴۸)، ۶۱-۸۶.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۷). مقالات تاریخی، دفتر سیزدهم و چهاردهم، چاپ اول، قم: دلیل ما.
- جیهانی. ابوالقاسم (۱۳۶۸). اشکال العالم. عبدالسلام کاتب. چاپ اول. مشهد: به نشر.
- دریایی، تورج (۱۳۷۹). چند نکته درباره متن پهلوی شهرستان‌های ایرانشهر. نامه ایران باستان، ۱۲ (۴)، ۷۹۵-۸۰۱.

- دریایی، تورج (۱۳۸۲). دیدگاه‌های موبدان و شاهنشاهان ساسانی درباره ایرانشهر. *نامه ایران باستان*، (۶)، ۱۹-۲۸.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۹۸۸). *الأخبار الطوال*. حسن الزین. بیروت: دارالفکر الحدیث.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۲). *خواجه نظام الملک طوسی*. چاپ اول. تهران: مینوی خرد.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۴). *تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*. چاپ اول. تهران: مینوی خرد.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۷). *تأملی درباره ایران*. ۱ جلد. چاپ دوم. تهران: مینوی خرد.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۹). *زوال اندیشه سیاسی در ایران*. چاپ دوم. تهران: مینوی خرد.
- عنصری بلخی (۱۳۶۳). *دیوان*. محمد دبیر سیاقی. چاپ دوم. تهران: کتابخانه سنائی.
- غزالی، امام محمد (۱۳۶۱). *نصیحه الملوک*. جلال‌الدین همایی. تهران: بابک.
- فرای، ریچارد (۱۳۵۸). *عصر زرین فرهنگ ایران*. مسعود رجب‌نیا. چاپ اول. تهران: سروش.
- فضلی‌نژاد، احمد (۱۳۹۳). ایران زمین در تاریخ‌نگاری ایلخانان و ممالیک. *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، (۱۵)، ۱۹۰-۱۷۱.
- قرشی، امان‌الله (۱۳۷۳). *ایران نامک*. تهران.
- قزوینی، زکریاء (بی‌تا). *آثار البلاد و اخبار العباد*. بیروت: دارصادر.
- قزوینی، محمد (۱۳۶۳). *بیست مقاله قزوینی*. عباس اقبال و پورداد. تهران: دنیای کتاب.
- کروولسکی، دوروتیا (۱۳۷۸). احیای نام ایران در عهد ایلخانان مغول. علی بهرامیان. *تاریخ روابط خارجی*، ۱ (۱)، ۱-۱۵.
- کربن، هانری (۱۳۹۲). *فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی*. جواد طباطبایی. چاپ اول. تهران: مینوی خرد.
- گردیزی، عبدالحی (۱۳۸۴). *زین‌الآخبار*. رحیم رضازاده ملک. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- متینی، جلال (۱۳۷۱). ایران در گذشت روزگاران. *ایران‌شناسی*. (۱۴)، ۲۳۳-۲۶۸.
- مجم‌التواریخ و القصص (۱۳۹۹). اکبر نحوی. چاپ اول. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- مروزی، ابوعلی (۱۳۹۰). *گیهان‌شناخت*. علی صفری آق‌قلعه. چاپ اول. تهران: مجلس شورای اسلامی.
- مستوفی، حمدالله (۱۹۱۳). *نزهة القلوب*. گای لیسترانج. لیدن: بریل.
- معین، محمد (۲۵۳۵). *مزدیسنا و ادب پارسی*. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
- محمدی ملابری، محمد (۱۳۷۴). *فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی*. چاپ سوم. تهران: توس.
- محمدی ملابری، محمد (۱۳۷۹). *تاریخ و فرهنگ ایران*. چاپ نخست. تهران: توس.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴). *آفرینش و تاریخ*. محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ اول. تهران: آگه.
- منوچهری دامغانی (۱۳۳۸). *دیوان*. محمد دبیر سیاقی. چاپ دوم. تهران: زوار.
- مودت، لیلیا (۱۳۹۹). کاربرد لقب شاهنشاه ایران در سکه‌ای ناشناخته از اتابک قزل ارسلان. *پژوهش‌های علوم تاریخی*، (۲۳)، ۱۳۴-۱۵۸.
- ناصرخسرو (۱۳۶۳). *سفرنامه*. محمد دبیر سیاقی. چاپ دوم. تهران: زوار.

- نظامی گنجوی (۱۳۷۳). هفت پیکر. برات زنجانی. تهران: دانشگاه تهران.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۹۰). *سلجوقنامه*. میرزا اسماعیل افشار و محمد رضانی. چاپ اول. تهران: اساطیر.
- هفت کشور یا صورالاقالیم (۱۳۵۳). منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۹۲). *جامع التواریخ*. محمد روشن. چاپ اول. تهران: میراث مکتوب.
- Bosworth. C.E (1973). The Heritage of Rulership in Early Islamic Iran and the Search for Dynastic Connections With the past, *Iran.*, Vol 11, pp. 51-62.
- Bosworth, C. E (1975). The Tahirids and Saffarids, in: *The Cambridge History of Iran*, Edited by: R.N. Frye, Cambridge university press, pp. 90-136.
- Daryae, T (2005). The IDEA of ĒRANŠAHR: Jewish, Christian and Manichean Views in Late Antiquity, in: *Iranian Identity in the Course of History*, ed. C. Cereti, *Orientalia Romana*, pp. 91-109.
- Daryae, T. and Kh, Rezakhani (2016). *From Oxus to Euphrates: The world of Late Antique Iran*, Farhang Foundation.
- Daryae, T (2017). The Idea of the Sacred Land of Ēranšahr, Persianism in Antiquity, ed. R. Strootman & M.J. Versluys, Franz Steiner Verlag, pp. 393-399.
- Davaran, F (2010). *Continuity in Iranian Identity*, London and New York, Routledge.
- Fragner. B. G (2019) The Mental Mapping of Iran, Identity and Patriotism in Early Modern Iran – The Case of Muhammad-e Mofīd, *Studia Litteraria Universitatis Jagellonicae Cracoviensis*, Special Issue, pp. 59-73.
- Frye. R. N (1993). Iranian Identity in Ancient Times, *Iranian Studies*, Vol. 26, No. 1/2, pp. 143-146.
- Gnoli, Gh (1989). *The Idea of Iran: An Essay on its Origins*, Rome, SOR, LXII.
- Madelung. W (1969). The Assumption of the Title Shāhanshāh by the Būyids and “The reign of the Daylam (Dawlat Al-Daylam)”, *Journal of Near Eastern Studies*, Vol. 28, No. 2, pp. 84-108.
- Mottahedeh. R.P (2012). The Idea of Iran in the Buyid Dominions, in: *Early Islamic Iran: The Idea of Iran*, Vol. 5, Edited by: Edmund Herzog and Sarah Stewart, London, Tauris, pp. 153-158.
- Pinto, K (2017). In God’s Eyes: The Sacrality of the sea in the Islamic Cartographic Vision. *Espacio, Tiempo y Forma: Serie VII. Historia del Arte*, 5, 55-79.
- Shahbazi. A. Sh (2005). The History of the Idea of Iran, in: *Birth of the Persian Empire*, By Vesta Sarkhosh Curtis and Sarah Stewart, London, Tauris, pp. 100-10.

پیوست



نقشة شماره يك (الحموي، ۱۹۵۵: ۲۷/۱)

